

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۵، شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۲
جایگاه مادر در شاهنامه و رامایانا*

دکتر طاهره تحصیلی

استادیار دانشگاه لرستان

سیده اکرم زاهدی

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه لرستان

چکیده

شاهنامه و رامایانا از نوع حماسه های طبیعی و نخستینه محسوب می شوند. خاستگاه مشترک و همزیستی اقوام هند و ایرانی در ادوار مختلف تاریخی باعث شباهت هایی در خصوص جایگاه مادر در این دو منظومه شده است. مادران در این دو اثر پیوسته دل سوز، رازدار، مورد اعتماد و طرف مشورت فرزندان هستند و تعامل عاطفی مادر و پسر نسبت به مادر و دختر بیش تر است. رابطه مادر و پسر عاطفی تر و دو طرفه به نظر می رسد. فرزندان به احساس و عاطفه مادران بسیار توجه می کنند و تلاش می نمایند تا زمینه آرامش و خرسندی خاطر او را فراهم آورند. در هنگامه رزم و سفر همواره خواهان دعای خیر مادر هستند تا بدرقه راهشان باشد و این در حالی است که رابطه پدر و فرزند حالتی یک طرفه و بیش تر حالت مافوق و زیر دست دارد. از تفاوت ها می توان به این موارد اشاره کرد: نقش مادران در شاهنامه مقطعی است و اکثر قریب به اتفاق مادران دارای سرنوشتی نامعلوم می باشند. یعنی وقتی نقش خود را ایفا می کنند، از صحنه داستان گویی حذف می شوند؛ اما در رامایانا، حضور مادران همیشگی است و سرانجامی مشخص دارند. در شاهنامه منزلت

مادر بر همه ارجحیت دارد؛ در حالی که در رامایانا، جایگاه مادر نقش همسر را کم رنگ نمی کند. مادران شاهنامه غالباً داغ جگر گوشه خود را می بینند و دل شکسته و محزون از صحنه داستان کنار می روند؛ اما در رامایانا، اکثر مادران سر و سامان یافتن و خوشبختی فرزندان را به نظاره می نشینند.

واژه های کلیدی: رامایانا، شاهنامه، مادر.

۱- مقدمه

شاهنامه اثر حماسی ایرانیان و رامایانا یکی از حماسه های مشهور هندیان است. فردوسی شاهنامه را در قرن چهارم هجری قمری سروده است که دارای سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی می باشد. بخش اساطیری از زمان کیومرث تا فریدون و بخش پهلوانی از زمان کاوه تا کشته شدن رستم و بخش تاریخی که گاهی با افسانه در آمیخته، از اواخر عهد کیانی و آمدن اسکندر تا شکست ایرانیان از اعراب را در بر می گیرد. بخش اساطیری و پهلوانی شاهنامه محور این مقاله تطبیقی است.

رامایانا سروده وال میکی است؛ تاریخ دقیق سرایش این اثر به درستی معلوم نیست؛ محققان احتمال می دهند که تاریخ سرایش این منظومه، قرن پنجم قبل از میلاد است. آن چه از این کتاب در دست است، منظومه ای با بیش از بیست و چهار هزار بیت می باشد که به هفت کاند (مرحله) تقسیم می شود. رامایانا سرگذشت پرشور دو عاشق شیدا، راما (رام) و همسرش سیتا است که نماد دو انسان کامل و برگزیده اند؛ یکی نماد مرد برتر و دیگری نماد زن برتر می باشد. راما یکی از تجسدهای ویشنو از خدایان هندوست، این حماسه در مراسم دینی خوانده می شد و جزء متون مذهبی هندوهاست. داستان از آنجا شروع می شود که پادشاه آیودهییا که سلطانی درستکار است، احساس می کند که دوران پیری وی نزدیک می شود و اعلام می کند که می خواهد پسر خود راما را به تخت بنشانند و خود کناره گیری کند؛ اما ملکه جوان (نامادری راما) از این خبر خشمگین می شود و می خواهد پسر خودش بهاراتا (baharata) بر تخت بنشیند و چون پادشاه زمانی به او وعده داده بود که هر چه او بخواهد، انجام دهد، به نزد شوهر می رود و از او می خواهد که راما را برای چهارده سال در جنگلی به ریاضت و آوارگی روانه سازد و بهاراتا را به جای برادر بر تخت نشانند.

پادشاه از شنیدن این خبر اندوهگین می شود و از ملکه می خواهد از این تصمیم صرف نظر کند؛ اما ملکه می گوید یک پادشاه نباید عهد خود را فراموش کند. وقتی رامایانا از ماقع باخبر می شود، اعلام می کند که در کمال رضایت از فرمان پدر اطاعت می کند و از همسرش سیتا می خواهد که تا بازگشت او، بهاراتا را پادشاه بداند؛ اما سیتا حاضر به ماندن نمی شود و همراه شوهرش به جنگل می رود. در این سفر لاکشمن (Lakashman) برادر دیگر رامایانا نیز با وی همسفر می شود. از سوی دیگر، بهاراتا نیز اعلام می کند که هیچ گاه به جای رامایانا بر تخت نمی نشیند و فقط از جانب او بر کشور سلطنت خواهد کرد.

مدت ۱۰ سال رامایانا به اتفاق همسر و برادر خود در جنگل به سر می برد و با مشکلات دست و پنجه نرم می کنند. در این میان، غولی غارتگر به نام راونانا (ravana) تصمیم می گیرد با ربودن سیتا شوهرش را آزار دهد. وی خود را به صورت غزالی در می آورد و سیتا را فریب می دهد و وی را با خود به آسمان ها می برد.

رامایانا و لاکشمن به دنبال سیتا همه جا را زیر پا می گذارند. پادشاه میمون ها آن ها را یاری می دهد تا سیتا را بیابند و در نهایت، پس از جنگی خونین که بین سپاه رامایانا (میمون ها) و سپاه راونانا اتفاق می افتد، سیتا نجات می یابد. سیتا پس از نجات به دلیل شایعاتی که درباره او بر سر زبان ها افتاده است که وی به رامایانا خیانت کرده و همسر راونانا شده است، از آتش می گذرد و بی گناهی خود را به اثبات می رساند.

بالاخره، مدت تبعید آن ها به سر می رسد و به سرزمین خود باز می گردند و رامایانا بر تخت سلطنت می نشیند. مردم رامایانا را چنان دوست می داشتند که اکنون نیز به هنگام درود فرستادن، کف دست ها را به هم می گذارند و می گویند: "رام. رام." گفتنی است که در دوره های بعد، رامایانا در دل مردم به صورت خدایی که به سیمای آدمی درآمده بود، جای می گیرد (ر.ک. مختصر رامایانا، اقبال یغمایی). به هر حال، در این پژوهش قصد بر آن است که جایگاه مادر در این دو منظومه حماسی و جهانی بررسی گردد.

۲- بحث

تاریخ نژادی ایرانیان و هندیان به هزاران سال پیش که اقوام هند و اروپایی در کنار هم می زیستند، برمی گردد. آن ها به دلایلی نه چندان معلوم، اقدام به مهاجرت می کنند. شاخه شرقی این اقوام، هند و ایرانی و آریایی ها بودند که در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد

دست به یک مهاجرت بزرگ دیگری می زنند؛ گروهی از آنان در آسیای مرکزی (میانه) اسکان می یابند و گروهی به فلات ایران و دسته دیگر به دره سند می روند و در آن جا ماندگار می شوند. اقوام هند و اروپایی، مردمانی دامدار و کوچ نشین با فرهنگ پدر سالاری بودند.

در جامعه باستانی هند و ایران با فرهنگ مرد سالار، زنان دارای جایگاه خاص و مهمی نبودند و اهمیت و ارزش آنان به پسرانی بود که به دنیا می آوردند. در هند باستان در عصر ودایی که هنوز فرهنگ مرد سالار به طور کامل بر فرهنگ مادر سالار فایق نیامده بود، بسیاری از آیین هایی که در عصر حماسی (دوره چهارم که مرد سالاری قدرت می گیرد) رواج می یابد، در آن دوران به صورت نمادین و صوری برگزار می شد. «در عصر ودایی ظاهراً ساتی (سوزاندن زن با جسد شوهر) معمول نبوده و زنان دارای آزادی وسیعی بوده اند... در دوره چهارم نظام طبقاتی براساس مذهبی، صورت عمل به خود می گرفت در این دوره آزادی زن ها محدود و بیوگان از تجدید زناشویی محروم گردیدند. این محدودیت به یک نهضت فکری عمیق بستگی داشت. پیروان این نهضت با قمار و خوانندگی و رقص شدیداً مخالف بودند و در نظر آنان، زن بزرگ ترین مانع در راه نجات شناخته می شد.» (داراشکوه، ۱۳۶۸: ۱۶). در آن دوران پسرها دارای ارزش بالایی بودند و خانواده ها برای جلوگیری از دختر زاییدن، مراسم مذهبی انجام می دادند. پسر زاییدن به تنهایی عامل خوشبختی و سعادت خانواده محسوب می شد. در ایران نیز زنان در مقام همسر دارای شأن بالایی نبودند و دختران در مقایسه با پسران شأن نداشتند؛ به طوری که «در کتاب هشتم دینکرد به مضمون اوستای کهن و مفقود اشاره می شود که بنا بر آن، در پنجمین ماه آبستنی فروهراشوان نری و مادگی جنین را تعیین می کنند و برای یافتن فرزند نرینه می توان از آنان استمداد جست؛ این گونه آرزومندی، که امروزه هم هنوز در همه جا هست، در آن جامعه مردسالار و باستانی کاملاً قابل درک است.» (مزادپور، ۱۳۶۹: ۶۶). دلیل دیگر در ارجحیت جنس نرینه، در ایران باستان، در آمد و سود اقتصادی ای بود که از طریق پسران عاید پدرانشان می شد. «پسران برای پدران خود سود اقتصادی داشتند و در جنگ ها به کار شاهنشاه می خوردند؛ ولی دختران طرف توجه نبودند. از گفته های ایرانیان قدیم در این باره یکی این است که "پدران از خدا مسئلت نمی کنند که دختری به ایشان روزی کند و فرشتگان، دختران را از نعمت هایی که خدا به آدمی می بخشیده، به

شمار نمی آوردند." شاهنشاه هر سال برای پدرانی که پسران متعدد داشتند، هدایایی می فرستاد» (دورانت، ۱۳۸۴: ۴۳۴). با این اوصاف، وقتی ارزش پسران این قدر مهم بوده، زنی که پسران بیشتری به دنیا می آورد، از جایگاه خانوادگی و اجتماعی بیشتری برخوردار می بود؛ در حقیقت، «براین بنیاد زن به اعتبار وجود خویش دارای ارزش خاصی نیست؛ که ارزش زندگی وی به پسرانی است که به دنیا خواهد آورد.» (سرامی، ۱۳۷۸: ۶۹۵).

۳- قداست منزلت مادر در فرهنگ ایران و هند

با وجود این چه در فرهنگ و آیین هندو و چه در فرهنگ ایرانیان، مادر دارای جایگاهی بسیار والا بوده است؛ چنان که در این مورد نولدکه نیز اذعان داشته که «در نظر ایرانیان نیز مقام دایمی مادر با مقامی که یک زن یا یک دلبر دارد، به هیچ وجه قابل مقایسه نیست.» (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱۶۳). در خانواده ایرانی، زن در نقش مادر دارای جایگاه محترم و شایسته ای بوده: «اعتقاد براین بود که فرّه خانه با کدبانو و کدخدا هر دو پیوند دارد و با آن که دوره سالاری طبیعتاً از آن پدر خانواده به شمار می رفت و پس از وی به پسرش می رسید، فرزندان ملزم بودند که هم از پدر فرمانبرداری کنند و هم از مادر.» (ستاری، ۱۳۷۵: ۲۱-۲۲). در آیین هندو زن دارای دو بعد است (۱) بعد الهی و متعالی که مربوط به نقش مادری اوست. (۲) بعدی که عاری از صفات والای انسانی است و موجودی اهریمنی قلمداد می شود که مرد را از تعالی روحی و معنوی باز می دارد. زن در جایگاه مادر، دارای چنان شأن والایی است که «حتی در قانون نامه مانو که مبنی بر اصل پدرشاهی است، می گوید: هر مادری، از نظر حق احترام، بر هزار پدر برتری دارد.» (دورانت، ۱۳۸۴: ۵۶۵). در این آیین، جایگاه مرشد، معلم و پیر بسیار بالاست و مادر به عنوان اولین آموزگار بشر، در جایگاهی بالاتر از آنان و حتی پدر قرار می گیرد؛ به هر حال، حماسه رامایانا به دوران پدر سالاری در هند برمی گردد؛ به همین دلیل، نشان دهنده برتری، قدرت و تسلط مردان است و جامعه ای کاملاً مردسالار را توصیف می کند.

رامایانا در نظر هندیان یک کتاب داستانی حماسی صرف نیست، بلکه یکی از کتاب های مقدس ثانویه به شمار می آید؛ مضمون اصلی این کتاب "دهارما" است که به معنی قانون، شرع، وظیفه، دین و رفتار درست است و رام و سیتا مظهر دهارمای مردانه و زنانه اند. در این اثر به اخلاق و پایبندی بدان بسیار توصیه شده و الگوهای خوبی ارائه داده

است. « در رامه شرافت، یکرنگی و عشق به آفریدگان را می بینیم و در سیتا پاکدامنی و مهربانی را، مهر برادری که در لاکشمن و بارته هست، نمونه و راه و رسم سلوک نسل های فراوانی بوده است.» (مهن سن، ۱۳۸۸، ۱۰۲). غیر از این موارد، در رامایانا بسیاری از آداب و رسوم، باورها و تفکرات مردم هند در زمان های دور آمده است. به ویژه یکی از مبانی آیین بهاگاواتا (bahagavata) یعنی "آواتارا" (تجلی حضرت حق در عالم محسوسات) که مربوط به ویشنو است، در این حماسه به صورت انسانی راما تجلی کرده است و در حقیقت، دلیل قرارگیری رامایانا در کتاب مقدس آن است که « این داستان ها از آن رو به عنوان متون مذهبی حجیت یافتند که تصور می شد اعمال خدایان را در هیبت انسانی بازگو می کنند.» (شاتوک، ۱۳۸۵:۴۶). در این اثر، زنان زیادی در نقش های مختلف حضور دارند، اما با توجه به نفوذ شدید آیین هندو در آن و جایگاهی که مادر در این کیش دارد، بهترین و مثبت ترین نقشی که زنان در رامایانا دارند، نقش مادری است. در شاهنامه فردوسی نیز با توجه به جایگاه محترم مادر در فرهنگ ایرانی، « زنان در حماسه ملی (به جز یکی دو مورد) به رغم سیطره نقش پدر سالاری بر اکثر داستان های حماسی و تاثیر سنن پدر سالاری در ذهنیات مرد، خاصه در نقش مادر، مقامی ارجمند و والا و سیمایی دلپسند و زیبا دارند.» (ستاری، ۱۳۷۵: ۱۲).

۴- تفوق عاطفی رابطه مادر با پسر نسبت به پدر با پسر

در هر دو اثر فرزندان به ویژه اولاد ذکور، با مادران خود غالباً رابطه ای محبت آمیز، صمیمی و توأم با احترام دارند و این در حالی است که رابطه فرزندان و به ویژه پسران با پدران خود، غالباً رابطه فرادست و فرو دست را به ذهن القا می کند. در هر دو اثر رابطه مادران با پسران نسبت به رابطه آنان با دختران، پایدارتر، عمیق تر و محبت آمیزتر و دو سویه تر است. البته تعامل مهر آمیز مادر و پسر، حتی از منظر روان شناسی، یکی از ویژگی های جوامع مردسالار است و در حقیقت، واکنشی در برابر زورگویی های مرد و بی پناهی مادر و فرزند می باشد؛ « از دیدگاه روان شناسی، رابطه مادر- فرزند، بسی مهمتر از رابطه پدر- فرزند در جامعه مرد سالار است و این امر هم از لحاظ مادر واقعیت دارد و هم از لحاظ فرزند، حایز اهمیت است. یعنی فرزند نیز برای رابطه با مادر، اهمیتی قایل است که در رابطه اش با پدر وجود ندارد و یا احساس نمی شود. زیرا در نظر پسر، این جامعه به غایت نرینه گرا، جامعه ای سرکوب گر و به اصطلاح روانکاوان "اخته کننده"

است. قدرت و سیطرهٔ چنین پدری، همان گونه که زن (مادر) را در سایه می اندازد و به حاشیه می راند، فرزندان را نیز منکوب می کند... در چنین خانواده و جامعهٔ سرکوب گر، تنها یک جان پناه است و آن مادر است.» (ستاری، ۱۳۷۵: ۲۸۵-۲۸۶).

به عنوان نمونه، در شاهنامه (تا پایان بخش حماسی) تنها، از دو مورد رابطهٔ مادر و دختر سخن به میان آمده است که هر دو هم به موضوع ازدواج آنان مربوط می شود. یکی داستان زال و رودابه است و دیگری که به صورت ضمنی و خیلی خلاصه فردوسی یاد کرده، ازدواج جریره و سیاوش می باشد. در داستان اول شاهد رابطه ای تقریباً یک طرفه هستیم؛ زیرا رودابه مادر را امین و راز دار خود نمی داند و راز عشقش را فقط با پرستارانش در میان می گذارد و از آنان یاری می جوید و سیندخت از رفت و آمد افراد مشکوک به اتاق دخترش از ماجرا مطلع می گردد و رودابه را وادار به سخن گفتن می کند:

بفرمود تا دخترش رفت پیش	همی دست برزد به رخسار خویش
دو گل را به دو نرگس خواب دار	همی شست تا شد گلان آب دار
به رودابه گفت ای سرافراز ماه	گزین کردی از ناز بر گاه چاه
چه ماند از نکوداشتی در جهان	که نمودمت آشکار و نهان
ستمگر چرا گشتی ای ماه روی	همه رازها پیش مادر بگوی

(شاهنامه، ص ۷۶-۷۷ ب ۷۶۰-۷۶۴)

تنها در این شرایط است که رودابه از عشقش پرده برمی دارد و مادر دلسوز، مهربان و کاردان، با کیاستی که دارد، به خاطر آن که فرزندش به خواست قلبی اش برسد، از هیچ کاری فروگذار نیست و حتی جان خود را به خطر می اندازد تا سرانجام، موفق می شود به بهترین شکل ممکن دختر را به آرزویش که ازدواج با زال است برساند و حتی تا زمان تولد رستم نزد او می ماند. اما در داستان دوم فقط می بینیم گلشهر به دستور همسرش (پیران ویسه) دختر را برای عروس شدن و رفتن به خانهٔ بخت آماده می کند:

بیاورد گلشهر دخترش را	نهاد از بر تارک افسرش را
به دیبا و دینار و درّ و درم	به بوی و به رنگ و به هر بیش و کم
بیاراست او را چو خرّم بهار	فرستاد در شب سوی شهریار

مر او را بپیوست با شاه نو نشانند از بر گاه چون ماه نو

(شاهنامه، ص ۲۴۰ ب ۱۴۳۶-۱۴۳۹)

در رامایانا به واسطه موضوع کتاب و تعدد و نقش اشخاص داستانی در مقایسه با شاهنامه به جزییات و روابط بین افراد، بیش تر و دقیق تر پرداخته شده و غیر از این ها حضور مادران در داستان بادوام تر است. در این اثر رابطه مادر و دختر به پیش از ازدواج منحصر می شود، زیرا دختر بعد از ازدواج عضو خانواده شوهر می شود و آن گونه که از فحوای مطالب کتاب برمی آید، رابطه دختر با خانواده پدری اش تقریباً قطع می شود. اما در ایامی که دختر در خانه پدر است، رابطه او با مادرش بسیار خوب و محبت آمیز است؛ مادر همواره در فکر سعادت وی است و آرزو دارد او با مردی ثروتمند و نژاده وصلت کند تا زندگی ای توأم با آرامش و خوشبختی داشته باشد. در داستان ازدواج مهادیوجی (Mahadioji) و پاربتی (Parbeti) وقتی پدر و مادر پاربتی از طالع او با خبر می شوند که شوهرش مردی فقیر و سودایی مزاج است، بسیار ناراحت می شوند؛ البته ناراحتی مینا مادر پاربتی خیلی شدیدتر است، به طوری که حاضر است خود و دخترش را بکشد تا شاهد بدبختی دخترش نباشد. « مینا قرار داد که: پاربتی را گرفته از بالای کوه خود را به زیر اندازم و در آتش بیفتم و در دریای قلزم غرق شوم، اما هرگز دختر به آن فقیر مجنون ندهم» (رامایانا: ۳۷). اما پاربتی که بی تابی و ناراحتی مادر را می بیند، او را دلداری می دهد و آرام می کند تا بالاخره، سخنان او و دانایان دیگر، مینا را راضی به چنین وصلتی می کند.

همان طور که پیش از این در مورد روابط مادر-پسری در جوامع مردسالاری گفته شد، در این دو اثر حماسی، رابطه مادر با فرزند پسر نسبت به رابطه او با فرزند دختر، پایدارتر، طولانی تر و حتی عاطفی تر و دو سویه تر است؛ این در حالی است که روابط پدر-فرزندی، رابطه ای یک طرفه است؛ به طوری که گاه فرزند به پدر علاقه دارد و گاهی پدر به پسر توجه و محبت نشان می دهد؛ اما آن چه مسلم است، محبت و عشقی که بین مادر-فرزند وجود دارد، مهری است که با معیارها دنیوی قابل قیاس نیست. «عشق مادری، بسیار پیچیده تر از عشقی است که میان زن و مرد شکل می گیرد، در مورد اخیر زن و مرد عاشق می شوند و سپس، دیگر عاشق نیستند، وضعیتی که در مورد نخست شدنی نیست.» (منجم، ۱۳۸۱: ۱۷۱).

بازرترین روابط مادر-پسری در این دو اثر رازداری و مورد اعتماد بودن مادر است. پسر نقشه‌ها، اهداف، اسرار و دغدغه‌ها و ناراحتی‌هایش را تنها به مادر می‌گوید؛ هر چند که پدر، همسر، برادر و خواهر نیز داشته باشد. در شاهنامه، فریدون تنها به فرانک (مادرش) می‌گوید که عزم نبرد با ضحاک را دارد، و از همگان این راز را پنهان می‌دارد؛ اسفندیار در خصوص تصمیم خود (مبنی بر این که اگر گشتاسب، پدرش، از سپردن تاج و تخت به او سرباز زند، بدون رضایتش بر تخت شاهی تکیه خواهد زد)، تنها با مادرش صحبت می‌کند. در رامایانا نیز مادران معتمد و مورد اطمینان فرزندان هستند؛ در رامایانا که تجلی یکی از خدایان هندو-مهابشن یا ویشنو است، از همان بدو تولد و به منظور خرسند کردن مادر به هیئت واقعی بر او تجلی می‌کند و هدف از آواتار خود را در آن زمان بیان می‌کند. در حالی که بر پدر خود (راجه جسرت) که سخت نیازمند تفقد اوست، تجلی نمی‌کند.

در هر دو اثر، پسران، نصایح و سخنان مادر را زمانی می‌پذیرند و بدان عمل می‌کنند که با فرمان پدر یا پادشاه (عمدتاً پدرانشان هستند) تعارضی نداشته باشد و معمولاً اگر به خواسته مادر جامه عمل بپوشانند، به موفقیت و پیروزی می‌رسند. در داستان فریدون هنگامی که از مادرش می‌شنود پدرش که بوده و قاتل او کیست؟ قصد کشتن قاتل را می‌کند؛ اما فرانک در آن مقطع زمانی او را بر حذر می‌دارد و به او می‌گوید توان مقابله با لشکر چندین هزار نفری ضحاک را ندارد؛ پسر پند مادر را می‌پذیرد و صبر می‌کند تا موقعیتی مناسب فرا می‌رسد و بر ضحاک پیروز می‌گردد.

در داستانی از رامایانا، «کیکسی» (Kiksi) مادر «راون» (شورترین شخصیت رامایانا) از پسرانش می‌خواهد عبادت بسیار انجام دهند تا خدایان از آنان خشنود شده خواسته‌ها و آرزوهایشان را برآورده کنند. آنان نیز چنین می‌کنند. هر چند در انجام آن مشقت زیادی متحمل می‌شوند. «کیکسی به دس گریو (dasgriv) که به «راون» اشتها دارد، گفت: بین که کبیر برادر بزرگ تو به زور عبادت از آفتاب روشن تر است، شما هم آن قدر عبادت نمایید که از او بهتر باشید! هر سه برادر به گفته مادر زیاد به عبادت پرداختند. کوبه کن (konbah kan) ده هزار سال چنان عبادت کرد که در گرما به آفتاب می‌نشست و به سرما به آب درمی‌آمد و غذایش برگ خشک بود و بهبیکهن (bahbikahan) تا پنج

هزار سال به یک پایستاده و عبادت کرد و راون هزاران سال بی آب و طعام ریاضت کشید، در نه هزار سال نه سر خود را برای خشنودگی مهادیوجی در آتش سوخت.» (رامایانا: ۶۷-۶۸). همین راون چون در تقدیرش کشته شدن به دست رام نوشته شده بود، بر سر ماجرای ربودن سیتا (همسر رام) هر چند سران لشکری و کشوری و حتی مادرش از او می خواهند سیتا را باز پس دهد و جلوی جنگ را بگیرد، قبول نمی کند تا در آخر ماجرا، جان بر سر پند ناپذیری خود می دهد. «کیکسی مادر راون و ابده دیو هر دو به اتفاق، راون را گفتند: با سری رامچندر (sari ramchandar) جنگ سود ندارد؛ برو آشتی کن و سیتا را بده! اما راون قبول نداشت.» (رامایانا: ۳۲۹).

در شاهنامه نیز سهراب به سخنان حکیمانه، دلسوزانه و آینده نگرانه مادرش در خصوص پنهان داشتن نژادش بی اعتنایی می کند و به آن عمل نمی کند تا در آخر آن چه را که مادر او را از آن برحذر می داشت، می بیند. در داستان رستم و اسفندیار، اسفندیار نیز پندهای مادر (در خصوص نجات دادن با رستم) را قبول دارد، ولی با آوردن توجیهاتی از عمل به نصایح مادر سرباز می زند و در پایان سخنانش می گوید نمی تواند به فرمان پادشاه عمل نکند؛ زیرا تاب عقوبت آن دنیا را ندارد و هم چنین، نمی تواند قید پادشاهی را بزند:

چگونه کشم سر ز فرمان شاه چگونه گذارم چنین دستگاه (ص ۱۷۷ ب ۱۷۳)

در رامایانا نیز در داستان تبعید رام به جنگل، مادر او از حکم شوهرش، سخت ناراحت است. برای همین از پسرش می خواهد فرمان پدرش را اجرا نکند: «تو بید و شاستر بسیار خوانده ای، می دانی که بر ده ماده گاو یک برهمن شرف دارد و ده درجه از آن استاد افتخار دارد و ده درجه از آن پیر و مرشد بزرگند و ده درجه از آن پدر، بزرگ تر است و ده درجه از آن مادر، پس تو حکم مرا قبول نداری؟ به گفته من بر تخت سلطنت بنشین! اگر راجه جسرت و بهاراتا سد راه تو شدند، به زندان نگهدار ... سری رامچندر گفت: ای مادر! آن چه تو گفتی راست است؛ اما بدان که ما را و تو را فرمانبرداری راجه لازم است. زنان پارسا از حکم شوهر هرگز قدم بیرون نهند؛ چگونه روا دارم که از تو معصیت به وجود آید؟» (رامایانا: ۱۸۴-۱۸۵). هم چنین عمل نکردن به حرف پدر موجب بدنامی و بدعاقبتی فرزند نیز می شد.

از دیگر شباهت های روابط مادر-پسری در این دو حماسه، می توان به کسب اجازه و طلب دعای خیر فرزندان پیش از رفتن به مسافرت یا میدان نبرد اشاره کرد. در شاهنامه،

فریدون پیش از آن که به نبرد با ضحاک برود، برای خداحافظی و طلب دعای خیر نزد مادرش می رود.

سوی مادر آمد کمر بر میان به سر بر نهاده کلاه کیان

که من رفتنی ام سوی کارزار ترا جز نیایش مباد ایچ کار

(شاهنامه، ص ۲۴؛ ب ۲۴۸-۲۴۹)

در رامایانا نیز هنگامی که رام قصد دارد بنا به فرمان پدر، چهارده سال در جنگل تبعید گردد، نزد مادر می رود و از او رخصت می طلبد. «سری رامچندر گفت که: نزد راجه رفته بودم؛ او به خاطر کیکی، بهاراتا را راجه ملک قرار داده، ما را امر فرمود که چهارده سال به لباس سناسیان (sanasiyan) صحرانشین باشیم، می خواهیم که مرا رخصت بدهی و دعا کنی که این ایام به آسانی بر من بگذرد.» (رامایانا: ۱۷۵).

در هر دو اثر، مادرانی وجود دارند که فرزندان را بدون سرپرستی همسر - حال به هر دلیلی: مسافرت، مرگ و یا طرد همسر - با مشقت و سختی و به کمک دیگران بزرگ می کنند؛ در شاهنامه، فرانک، تهمینه، جریره و فرنگیس و در رامایانا سیتا، پارتی، مترا و ... از این گونه مادران اند؛ نکته جالب در زندگی این مادر و پسرها این است که هنگامی که این پسران بزرگ می شوند یا به نزد پدر و یا جد پدری خود باز می گردند و یا موقعی که به مقام بالایی دست پیدا می کنند، اکثر مادران دیگر در صحنه داستان حضور ندارند.

۵- مباحث فرزندان به نژاد مادری در هر دو حماسه

در جوامع مردسالار، فرزندان به خانواده پدری منتسب اند و آنان را به نام و نشان پدر می خوانند و می شناسند. با این حال، در هر دو حماسه فرزندان تنها به پدر و نژاد او نمی بالند، بلکه به مادر و نژاد او نیز مباحث می کنند. رستم در نبرد با اسفندیار ضمن معرفی و رجز خوانی های خود به این که مادرش، از نسل پادشاهان بزرگ و گردن فراز است؛ افتخار می کند.

پسر سیتا، وقتی نوشته رام را روی پیشانی اسب قربانی می بیند، خود و مادرش را از رام و مادرش برتر دانسته و از این که مادرش سیتا است، به او مباحث می کند.

هر چند در شاهنامه افتخار فرزند به نیای مادر و اجداد اوست و در رامایانا افتخار فرزند صرفاً به خود مادر است و نوع و دلیل افتخار آنان فرق دارد؛ اما از این وجه که به مادر خود افتخار می کنند و نام او را می آورند، به هم شباهت دارند.

۶- دلجویی و تسلی خاطر مادر به هنگام سفر و نبرد

در هر دو اثر، فرزندان به عواطف و احساس مادران خود توجه بسیار نشان می دهند. در غیاب خود و به هنگام ترک مادر، به نزدیکان سفارش می کنند که مراقب او باشند. پیش از رفتن، اول مادر را آرام می کنند، سپس عازم سفر و یا نبرد می شوند. در داستان رفتن رستم به مازندران، با این که زال و رودابه هر دو نگران اویند، رستم تنها سعی در آرام کردن مادر دارد و به زال توجهی نشان نمی دهد. در داستان نبرد رستم و سهراب، این رفتار دوگانه در قبال پدر و مادر و میزان علاقه فرزند به مادر بیشتر نمود دارد؛ زمانی که رستم از شکست دادن سهراب نا امید می شود، به برادرش سفارش می کند به نزد مادر برود و با سخنانی آرامش بخش خرسندی خاطر او را فراهم آورد.

یکایک سوی زابلستان شوید	از ایدر به نزدیک دستان شوید
تو خرسند گردان دل مادرم	چنین کرد یزدان قضا بر سرم
بگویش که تو دل به من در میند	که سودی نداردت بودن نژند
کس اندر جهان جاودانه نماند	زگردون مرا خود بهانه نماند ...

(شاهنامه، ص ۱۹۴، ب ۷۹۹-۸۰۲)

و سخنانی از این دست در حق مادر بسیار می گوید و باز می توان به وصایای اسفندیار به پشوتن در مورد پدر، مادر، همسر و خواهران خود اشاره کرد که با مقایسه مضمون و محتوای آن ها می توان به علاقه و محبت بین مادر و فرزند پی برد؛ به نظر می رسد دغدغه خاطر این پهلوانان در آخرین دقایق زندگی شان مادرانشان هستند.

در داستان تبعید رام به جنگل، وقتی رام ناراحتی مادرش را می بیند، سعی می کند با گفتن سخنان آرامش بخش و نوید دهنده و حتی آوردن دلایل مذهبی او را آرام کند. وقتی موفق نمی شود، به هیئت واقعی خود بر او تجلی می کند و به او یادآور می شود که کیست و برای او جنگل و کوه و شهر و حکومت یکسان است و از این مسافرت به سلامت بازخواهد گشت و هنگامی که مادر را تقریباً آرام می کند، به راه می افتد. این در حالی است که پدرش نیز به او بسیار علاقه مند است و از این که مجبور شده او را تبعید کند،

بسیار اندوهگین است. حتی به او می گوید راضی است رام به زندانش بیندازد و بر تخت بشیند، ولی او را ترک نکند؛ زیرا از دوری او خواهد مرد. اما رام به احساسات پدر توجهی نمی کند و تنها به او می گوید کیست و بعد از چهارده سال باز خواهد گشت؛ رام به جنگل می رود و چندی بعد پدرش راجه جسرت از دوری او می میرد؛ ولی مادر رام زنده می ماند و آمدن فرزند را جشن می گیرد. در رامایانا و شاهنامه علی رغم شباهت های فراوانی که در خصوص جایگاه مادر وجود دارد، تفاوت هایی نیز به چشم می خورد.

۷- چگونگی تداوم حضور مادر در هر دو حماسه

در شاهنامه مادران معمولاً حضوری مقطعی دارند و به محض آن که وظیفه داستانی خود را انجام می دهند، از صحنه کنار گذاشته می شوند؛ عموماً مادران در شاهنامه در سه برهه از زندگی شاهان و پهلوانان حضور دارند: ۱) هنگام تولد آنان ۲) در بزرگ کردن فرزند یتیم یا بی سرپرست و نیز بر سر مساله جانشینی پسرشان ۳) در عزای فرزندی که در جنگ کشته شده است. فرانک تا زمانی که فریدون جوانی برومند و متگی به خود می شود، در کنار اوست و در حفظ جان او از هیچ تلاشی فرو گذار نیست؛ حضور او در داستان تا زمانی است که پسرش بر تخت شاهی می نشیند و اقداماتی نیز برای او انجام می دهد. بعد از این زمان به تدریج جای او را عملاً ارنواز و شهرناز می گیرند و از سرانجام زندگی او در شاهنامه سخنی به میان نیامده است؛ فرنگیس نیز هم چون فرانک، تا زمانی که فرزندش بزرگ می شود، در کنار اوست و از جان او محافظت می کند؛ ولی بعد از عبور او به همراه کیخسرو و گیو از مرز آبی بین توران و ایران از او نیز دیگر نشانی نیست. ارنواز، شهرناز، ماه آفرید و مادر زال، مادر سیاوش و مادر شغاد از آن دسته مادرانی هستند که تنها وظیفه ایشان فرزند زایی است. جریره مادری است که بعد از تولد پسرش دیگر نام و نشانی از او و پسرش نیست تا زمانی که لشکر ایران به سرداری توس، در جریان خون خواهی سیاوش به کلات می رسد، دوباره این مادر و پسر به داستان باز می گردند و زمانی که فرود آخرین نفس هایش را می کشد، جریره بر بالین او ناله و زاری می کند و بعد از مرگ فرزند همه چیز را به آتش می کشد و اسبان را پی می کند و در آخر:

بیامد به بالین فرخ فرود یکی دشنه با او چو آب کبود
دو رخ را به روی پسر بر نهاد شکم بردرید و برش جان بداد

(شاهنامه، ص ۳۲۸؛ ب ۸۹۲-۸۹۳)

کتایون در نقش مادر، بر سر موضوع جانشینی پسر و بعد از آن در عزای اسفندیار در داستان حضور دارد و پس از آن هیچ نشانی از او در شاهنامه نمی بینیم. تنها مادری که در حماسه فردوسی (تا پایان دوران حماسی) حضور دارد، رودابه است. او از بدو تولد رستم در داستان های رستم کم و بیش حضور دارد و تا بعد از کشته شدن فرزندش نیز به همراه همسرش دارای نقش می باشد؛ با این حال، هر وقت رودابه در داستان حضور دارد، نقش کلیدی ندارد و همواره نگران و گریان است؛ نکته جالب این است که با حضور او در داستان های رستم، زنی به عنوان همسر در کنار رستم دیده نمی شود، تهمینه تنها زنی است که از او به عنوان زن رستم نام برده می شود، آن هم تنها برای یک شب و اتفاقاً رودابه در این داستان نقشی ندارد. با این حال، به پایان زندگی این مادر دیرسال شاهنامه نیز مانند سایر مادران اشاره نشده است.

فرجام تهمینه نیز که آرزو داشت فرزندش سهراب برازنده ترین مردان زمان خود باشد، ولی به طرزی بیهوده و جانگداز کشته می شود، این است که بعد از مرگ سهراب ادامه زندگی را برای خود بی مفهوم می داند:

به روز و به شب مویه کرد و گریست پس از مرگ سهراب سالی بزیست
سرانجام، هم در غم او بمرد روانش بشد سوی سهراب گرد

(شاهنامه، ۱۳۸۵: ۲۲۰)

اما مادران در رامایانا حضوری مستمر و همیشگی دارند و نقش همسر، شأن و منزلت مادر را کم رنگ نمی کند و جایگاه مادران نیز به مقام همسر لطمه نمی زند. مادران رام، لکشمی، سترگهن (setargahan) و بهاراتا تا زمان مرگ شان در داستان حضور دارند. آن ها به هنگام گرفتاری فرزند تنها به گریه اکتفا نمی کنند؛ بلکه برای نجات جگر گوشه شان، یاری می طلبند، به هر دری سر می زنند و با سخنان سرشار از عاطفه و احساس تلاش می کنند تا فرزندشان را رهایی دهند.

۸- چگونگی رفتار فرزند با مادر در هر دو منظومه

در حماسه رامایانا رفتار فرزندان به مراتب مودبانه تر و محترمانه تر از همتایان شاهنامه ای خود است؛ در کل رامایانا، تنها یک بار فرزند با مادرش با بی ملاحظگی رفتار می کند، در داستان تبعید شدن رام به جنگل، نامادری رام برای آن که پسر خود را به

حکومت برساند، از موقعیت خود (سوگلی راجه بودن) نزد راجه سوء استفاده می کند و با این که طبق رسوم خانوادگی، پسر ارشد جانشین پدر است، راجه را مجبور می کند تا به جای رام، پسر او - بهاراتا- را پادشاه کند؛ وقتی بهاراتا از مسافرت برمی گردد و متوجه ماجرای قانون شکنی مادر می شود، به تندی با او برخورد می کند؛ به طوری که آرزو می کند کاش او هرگز مادرش نبود. در حالی که در شاهنامه سهراب بدون آن که مادرش در حق او بدی کرده باشد، با پرخاش با او سخن می گوید و حتی تهدید می کند در صورت نهان داشتن نام پدر از او، وی را خواهد کشت؛ البته شاید این رفتار سهراب بدان دلیل بود که فکر می کرد این مخفی کاری نشانه حرامزدگی اوست. در داستان اسفندیار نیز، هنگامی که او در مورد نقشه اش با مادر صحبت می کند، وقتی مادر دلسوزانه به او هشدار می دهد که از رویارویی با پدرش پرهیزد و بهتر است صبر کند تا پدر پیرش بمیرد و به صورت قانونی پادشاه شود، اسفندیار که منتظر تأیید و همراهی مادر است، در مقابل سخنان به حق مادر- شاید از ترس افشا شدن نقشه اش توسط مادر- به جنس زن توهین می کند و سخنانی بر زبان می آورد که باعث شرمندگی مادر می شود. با این اوصاف، در شاهنامه (تا پایان بخش حماسی)، هیچ فرزندی مادرش را به قتل نمی رساند.

اما در حماسه هندیان، با همه احترام و منزلتی که برای مادر قایل هستند، اگر پدر به قتل مادر فرمان می داد، فرزند باید بی چون و چرا اجرا می کرد؛ روزی شخصی به نام جمدگن (Jamadgan) که پسری قدرتمند به نام پرسرام (Par saram) داشت، به منظور عبادت، به همسرش می گوید برود از رودخانه مقدس کنگا جهت غسل او آب بیاورد؛ زن می بیند ماموران رودخانه را به خاطر آب تنی پادشاه و همسرانش قرق کرده اند و به او اجازه نمی دهند که آب ببرد. به ناچار صبر می کند تا آنان بروند و هنگامی که آب می آورد، به خاطر این که همسرش « از نایابی آب کنگا غسل نکرده، وقت عبادت منقضی گشته، پرسرام را فرمود که: سر مادر را جدا کن! او در حال چنان کرد. جمدگن از فرمان برداری پسر خشنود گردید و گفت: هر چه در دلت باشد، بخواه! پرسرام گفت آن می خواهم که مادرم زنده گردد و این که من او را کشته ام، یاد خاطر نباشد» (رامایانا: ۱۳۷-۱۳۸). پدرش دعا می کند و دعای پدر با همان کیفیت که پسرش خواسته، اجابت می شود.

در شاهنامه مادر در ازدواج دختر نقش کلیدی و محوری دارد، مانند نقش سیندخت در ازدواج رودابه یا نقش گلشهر در ازدواج جریره. این در حالی است که در رامایانا مادر در چنین قضایایی هیچ کاره است. مینا تنها در ازدواج پارتی با گریه و زاری عدم موافقت خود را با چنان وصلتی اعلام می کند و عملاً کاری در راستای به کرسی نشانیدن حرفش انجام نمی دهد.

۹- نحوه مواجهه مادر با مرگ فرزند در هر دو حماسه

در شاهنامه (تا پایان بخش حماسی) اکثر قریب به اتفاق مادران داغ فرزندان برومند و پهلوان خود را می بینند و بسیار کم اند مادرانی که پیروزی و کامیابی فرزند را به نظاره بنشینند؛ رودابه، تهمین، جریره و کتایون همگی از این گونه مادران اند؛ تنها فرانک و فرنگیس از این قاعده مستثنی اند. این مادران داغدیده، بعد از مرگ فرزند یا مانند تهمین مدّت کوتاهی با اندوه و ماتم زندگی می کنند یا مانند جریره دست به خودکشی می زنند یا مانند رودابه در اوایل، کارشان به جنون می کشد و پس از بهبودی نیز زندگی توأم با غصّه و ناراحتی را سپری می کنند و یا مانند کتایون تسلیم سرنوشت می گردند و دل شکسته و حسرت بار از داستان به کلی محو می شوند.

اما در رامایانا، مادران شخصیت های اصلی و نیک، معمولاً داغ فرزند نمی بینند و تنها مندودردی (mandoderdi) - همسر راون - است که دو پسر خود را در جنگ با رام و یارانش از دست می دهد. حال و روز این مادر بعد از مرگ فرزندان مانند همتایان شاهنامه ای خود نیست؛ زیرا زندگی وی بعد از مدّت کوتاهی دوباره روال طبیعی و عادی خود را از سر می گیرد: «مندودردی، زن راون، از غم آنچه پسر خود نوحه و زاری می کرد» (رامایانا؛ ص ۳۰۸) و این در حالی است که در چند صحنه بعد، همین مادر در مجلس طربی که همسرش برای تقویت روحیه اش ترتیب داده، در کنار همسرش به شادی می پردازد و زمانی که پسر ارشد و قدرتمندش - ایندرجیت (inderjit) - کشته می شود، حتی یک سطر هم در مورد عزاداری این مادر در رامایانا نیامده است.

۱۰- نتیجه گیری

۱۰-۱- شباهت

- در شاهنامه و رامایانا، جلوه های توانا و سزاوار زن در نقش مادر ظاهر می شود. مادران، خردمند، دلسوز، راز دار و معتمد فرزندان هستند و با مهر و عطوفتی زاید الوصف،

فرزندانشان را در فراز و نشیب های زندگی، محافظت و پشتیبانی می کنند. فرانک، سیندخت، کتایون، رودابه گلشهر و ... در شاهنامه و کیکسی، مندودردی، مینا و ... در رامایانا از این گونه مادران هستند.

- در هر دو منظومه، پیوند مادر و فرزند به ویژه مادر و پسر ملامال از عشق متقابل است. فرزندان در سفر و حضر و نبرد، دعای خیر مادر را رهگشا و عامل پیروزی خود می دانند. بدین سبب، پیوسته خواهان دعای خیر مادر هستند تا بدرقه راهشان باشد.

- در هر دو اثر، پهلوانان به هنگام رجزخوانی، اصالت و بزرگی مادر را در کنار بزرگی پدر بر می شمردند.

- در هر دو منظومه، تعامل عاطفی مادر و فرزند بیشتر از پدر و فرزند است. به نظر می رسد رابطه احساسی پدر و فرزند بیشتر متکی بر رابطه فرادست و فرودست است.

۱۰-۲- تفاوت

- حضور مادران در شاهنامه مقطعی است و بیشتر آن ها، سرنوشتی نامعلوم دارند. گویی وقتی نقش معنوی و وظیفه قدسی خود را به انجام رساندند، از صحنه داستان کنار می روند. در حالی که در رامایانا فرجام کار مادران مشخص است و ایفای نقش آن ها تا پایان منظومه همچنان ادامه دارد.

- در شاهنامه، مادران در ازدواج فرزندان، نقش اساسی و تعیین کننده دارند، در حالی که در رامایانا، گویی مادران از این نقش برکنار گذاشته شده اند. و به امر ازدواج فرزندان، توجهی نشان نمی دهند.

- در شاهنامه، شأن و منزلت مادر، قابل قیاس با نقش همسر نیست و در حقیقت، ارج و عظمت جایگاه مادر، همه اقشار را تحت الشعاع قرار می دهد، اما در رامایانا، توازنی بین نقش مادر و همسر وجود دارد و نمی توان یکی را از دیگری برتر داشت.

منابع و مآخذ

- ۱- حمیدی، بهمن، (۱۳۸۵)، فرهنگ زنان شاهنامه، تهران، پژوهاک.
- ۲- دورانت؛ ویل؛ (۱۳۸۴)، تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)؛ احمد آرام، ع. پاشایی، امیرحسین آریان پور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم.

- ۳- ستاری، جلال؛ (۱۳۷۵) **سیمان زن در فرهنگ ایران**؛ تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
- ۴- سرامی، قدمعلی؛ (۱۳۷۸) **از رنگ گل تا رنج خار**؛ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۵- شاتوک، سی بل؛ (۱۳۸۵)، **دین هندو؛ حسن افشار**؛ تهران، نشر مرکز، چاپ سوم.
- ۶- فردوسی، ابوالقاسم؛ **شاهنامه**، به کوشش سعید حمیدیان؛ (۱۳۸۵)، تهران، نشر قطره، چاپ هفتم.
- ۷- میکی، وال و داس، تلسی؛ (۱۳۷۸)، **رامایانا (راماین فارسی)**؛ امر سنکها، امرپرکاش؛ تهران، الست فردا.
- ۸- منجم، رؤیا، (۱۳۸۱)، **زن- مادر (نگاهی متفاوت به مسأله زن)**؛ تهران، نشر مس.
- ۹- مهن سن، کیشیتی؛ **هندوئیسم؛** عسکری پاشایی؛ (۱۳۸۸)، تهران، نگاه معاصر.
- ۱۰- مترجم داراشکوه، محمد فرزند شاه جهان؛ (۱۳۶۸) **او پانشاد**، به سعی تاراچند و سید محمدرضا جلالی نائینی؛ تهران، انتشارات محمدعلی علمی، چاپ سوم.
- ۱۱- مزادپور، کتایون، وهاب، ولی، (۱۳۶۹)، **حیات اجتماعی زن در ایران** (دفتر پژوهش های فرهنگی وابسته به مراکز فرهنگی سینمایی) تهران، امیر کبیر.
- ۱۲- نولدکه، تنودور؛ (۱۳۸۴)، **حماسه ملی ایران**؛ بزرگ علوی؛ تهران، نگاه، چاپ دوم.